

داستانهای عامیانه فارسی

[۱۹]

چنانکه چند بار درین سلسله گفتارها مذکور افتاده است، اسامی داستانهای عامیانه تا آنجا که نگارنده از آنها اطلاع دارد (و قطعاً صورت وی ناقص و محتاج به تجدید نظر و افزایش بسیار است) به اعتبار نامشان به ترتیب حروف الفبا منظم شده و مورد بحث قرار گرفته است.

با معرفی داستان «امیر هوشنگ» داستانهایی که به حرف الف آغاز می‌شد و بنده آنها را دیده یا خوانده بود پایان می‌یابد. البته عده دیگری از داستانهای آغاز شده با حرف الف وجود دارد که به دست راقم نرسیده و آنها را از نزدیک ندیده است. بعضی از اینگونه داستانها دارای نشانه مشخص و در کتابخانه‌های مختلف ایران و اروپا محفوظ است، و از بعضی دیگر جز نام شنیده‌ام. اینک قبیل از اینکه معرفی داستانهای ابتدایه با حرف (ب) را آغاز کنم، نخست داستانهایی را که با حرف الف آغاز شده و از آنها نام یا نشانی در دست دارم نام می‌برم تا لااقل، صورت اسامی آنها کاملتر شود. سپس به معرفی داستانهایی که دیده‌ام می‌پردازم.

نام و نشان داستانهای دیگری که با حرف الف ابتدا می‌شود به شرح زیر است:

۱ - آثار عصمت، آه ازین داستان در تاریخ ادبیات خویش (ص ۲۲۰) نام می‌برد و ظاهراً نسخه خطی آن در کتابخانه پادلیان (فریزر - شماره ۱۰۱) موجود است.

۲ - آذر برزین نامه، نام این کتاب را بنده در دوران کودکی شنیده و هرگز آنرا ندیده‌ام. ظاهراً این داستان منظوم است و در این نکته که «آذر برزین» فرزند فرامرز و سوادوستم است تردیدی نیست. اما در فرامرز نامه (چاپ بمبئی، ۱۳۲۴ هـ) گفته شده است که فرامرز در یکی از سفرهای خود به هندوستان، به جزیره‌ای به نام جزیره «کھیلا» رفت و آن جزیره را تسخیر کرد و شاه کھیلا را به اطاعت خویش در آورد. شاه کھیلا دختری داشت که دیوی سیاه وی را ربوده بود. فرامرز دیو را بگرفت و دختر را از بند او رهائی داد. دختر شاه کھیلا بر فرامرز عاشق شد و سرانجام فرامرز او را به زنی گرفت و پس از سالی آذر برزین از وزاده شد. یکسال پیش از تولد آذر برزین یکی دیگر از زنان فرامرز دختر شاه فرطورتوش پسری زاده بود که او را «سام» نام کرده بودند. اینک عین روایت فرامرز نامه:

بدو داد جان آفرین کردگار
یکی پورش آمد چو فرخ سروش
سرافراز و فرخ پی و دلپذیر...
همان پاک یزدان جهان آفرین

چو یک سال بگذشت از روزگار
از آن دختر شاه فرطورتوش
ورا نام کردند سام دلیر
پس از سال دیگر ورا همچنین

از آن دخت شاه کهیلا یکی
 تو گوئی که کرشسب یل زنده شد
 به آزار برزینش کردند نام
 فرامرز چون نام او کرد زود
 به نزدیک زال زر پهلوان
 که دارای جان و جهان آفرین
 پدید آمدش خوب رخ کودکی
 فلک پیش آن نامور بنده شد . . .
 هم از فر او یافت آرام و کام
 فرستاده ای کرد مانند دود
 یکی نامه بنوشت روشن روان
 دو بنده فرود از شما پاکدین
 (ص ۴۰۷)

اما استاد محترم آقای دکتر صفا در حماسه سرائی در ایران (ص ۳۱۵) از « آذر برزین » و « آذر برزین نامه » دیگری یاد می کنند :
 « آذر برزین پسر فرامرز از دختر صور پادشاه کشمیر بود که هنگام جنگ پدر با بهمن در هندوستان می زیست و چون از کار پدر آکهی یافت به یاری او شتافت و نزدیک لشکرگاه بهمن، از دریا برآمد و لشکر بهمن را از آن پدر خود پنداشت و دوستوار به جانب آن رفت و گرفتار شد و بهمن او را با خود از سیستان سوی بلخ برد ، اما در میان راه رستم تورگیلی یکی از پهلوانان آن روز به یاری او آمد و وی را از بند رهایی داد . آذر برزین پس از رهایی از بند بهمن با او به جنگ برخاست و میان او و بهمن کارزارها رفت تا سر انجام پادشاه کیان به حصار ی پناه برد و آخر کار به صلح با آذر برزین تن در داد و آذر برزین جهان پهلوان بهمن گشت . »

و سپس از داستان آذر برزین نامه منظوم نیز نشانی می دهند :
 « در باب این آذر برزین داستانی منظوم به جای مانده است که همراه بهمن نامه در بریتش میوزیوم مضبوط و مضمونست به عنوان ذیل ، « آغاز داستان آذر برزین پور زال زر که از دختر شاه صور کشمیری است و این یک قسم آذر برزین نامه است » (ص ۳۱۶)

ظاهراً استاد اطلاعات مربوط به آذر برزین را به اختصار از مجمل التواریخ والقصص نقل کرده و در ذیل صفحات نیز مآخذ خود را یاد آور شده اند .
 اما چون در میان گفتگوی مربوط به آذر برزین نامه ، صحبتی هم از « بهمن نامه » ۱ در میان آمد ، لازم است گفته شود که نسخه ای از بهمن نامه در بمبئی به سال ۱۳۲۵ ه . ق چاپ سنگی شده و در پایان آن نیز از « آذر برزین » گفتگو به میان آمده و نیمی ازین منظومه « بهمن نامه » وقف شرح ماجراهائی آذر برزین پور فرامرز با بهمن پسر اسفندیار شده است .

اما بر طبق همین بهمن نامه دختر شاه صور کشمیری کتابیون نام دارد. این دختر که پدرش او را سخت گرامی می دارد و ساعتی وی را از خود دور نمی کند، از کودکی با غلامی به نام لولو همشیر و سپس همبازی بود، و سرانجام عشقی شدید در میان آن دو پدیدار آمد؛ و چون به اشارت رستم، بهمن از دختر شاه صور کشمیری خواستگاری کرد و شاه صور به مقتضای قدرت شاه ایران بدین ازدواج رضا داد ، کتابیون دختر صور و لولو با یکدیگر نهانی قرار می گذارند که چون کتابیون به شبستان بهمن رفت از او درخواهد که لولو را به ایران بیاورد . کتابیون همین کار را نیز می کند

و لولو را به ایران می‌خواند ، و چون بهمن سخت فریفته و عاشق کتایون شده بود ، به درخواست لولو او را عزیز می‌دارد و هر روز بر درجه و رتبت وی می‌افزاید و او را بر تمام سران ایران برتری می‌دهد و مایه قهر ورنجش دو تن از بزرگان و سرداران درگاه خویش به نام جاماسب و پشوتن می‌شود ، و چون این دو تن اعتماد کردن به لولو و برتری دادن او را به سران سپاه ایران به مصلحت بهمن نمی‌دانسته اند ، به حال اعتراض از دربار وی روی می‌گردانند .

اما بهمن به گفتار آنان اعتنائی نمی‌کند و کلید گنجهای خویش به لولو می‌سپارد و در برابر حیرت سران ایرانی هر روز بر مقام و منزلت وی به صوابدید کتایون می‌افزاید ، تا روزی کتایون به مکر بهمن را به عنوان شکار از شهر بیرون می‌فرستد و لولو را با لباس زنانه به حرم بهمن می‌خواند و بهمن را نتگین می‌کند و سپس به لولو می‌آموزد تا سرداران ایران را از راه ببرد و آنها را به بهمن بشوراند و لولو نیز این نقشه را به موقع اجرا می‌گذارد و بهمن از ایران می‌گریزد و به شاه مصر پناه می‌برد و حوادث و ماجراهای بسیار دیگر که جای ذکر آن نیست پدید می‌آید .

غرض اینست که بنا به روایت بهمن نامه طبع شده دختر شاه صور کشمیری به نام کتایون زن خیانتکار بهمن است و مادر آذر برزین نیست و - چنانکه مذکور افتاد - مادر این پهلوان دختر سلطان جزیره کهیلا است که در فرامرز نامه به نام دختر و پدر اشارتی نرفته است .

چنانکه آقای دکتر صفای نیز تصریح کرده اند ، یکی از قهرمانان نیمی از ماجراهای « بهمن نامه » همان آذر برزین پور فرامرز است که جنگ پدر را با بهمن شنیده و به یساری وی آمده بود . اما در هندوستان ، به مردی فریبکار از لشکر بهمن دوچار می‌خورد و آن مرد لشکر بهمن را لشکر پدرش فرامرز معرفی می‌کند و به دستاگیری او را به درگاه بهمن می‌برد و در آنجا وی را به خم کمند گرفتار می‌کنند و به زنجیر می‌کشند و پس از آنکه بهمن با زال زر بر سر مهر می‌آید و او و دختران رستم را می‌بخشاید آذر برزین را از بند رهایی نمی‌دهد تا پهلوانی گیلی به نام رستم تور او را از بند می‌رهازند و تقریباً در پایان کتاب « بهمن نامه » پس از ماجراهای بسیار سرانجام آذر برزین و رستم تور گیلی با بهمن آشتی می‌کنند و چندی بعد ازدها بهمن را به کام خود فرو می‌برد .

اگر آذر برزین نامه ای جداگانه نیز طبع شده و انتشار یافته باشد قطعاً مطالب آن با مختصر اختلافی همین‌هاست و نگارنده ظن قوی دارد که این منظومه سالها قبل در هند یا ایران به طبع رسیده باشد ، زیرا کتابفروشی دوره گرد که داستانهای عامیانه ایرانی و کتابهای دعا می‌فروخت بیست و اند سال پیش ازین اظهار می‌داشت که این کتاب را دیده و خوانده است .

در « فهرست کتابهای چاپی » نام « بهمن نامه » و « فرامرزنامه » آمده و به اشتباه فرامرز نامه اثر « ابوالقاسم فردوسی طوسی ! » دانسته شده است . اما از « آذر برزین نامه » در آن نشانی نیست . در هر صورت ، ماجرا ها و داستان های « آذر برزین » راه تفصیل در « بهمن نامه » طبع بمبئی می‌توان یافت . متأسفانه نسخه‌های این کتاب بسیار نادر و کمیاب است و کمتر به دست می‌آید .

۳ - آزاد بخت شاهزاده مصری و هزارگیسو : از این کتاب نیز « آته » در تاریخ ادبیات خویش (ص ۲۲۱) نام برده است و نسخه خطی آن در موزه بریتانیا (اگر تن ۱۰۲۵) محفوظ است. چندی پیش در مجله سخن داستانی به نام « هزار گیسو » انتشار یافت ، اما داوری در باب اینکه این داستان همان داستان « آزادبخت و هزارگیسو » است یا نه ، جز با دیدن نسخه موزه بریتانیا مقدور نیست .

داستانی دیگر به نام « چهار درویش فارسی » نیز یکبار در هند (سنگی ، ۱۳۰۹ هجری قمری) و بار دیگر به نام « شاه آزاد بخت و چهار درویش » در تهران (۱۳۲۸ ه ش ، نشر یازدهم بنگاه مطبوعاتی فهم) انتشار یافته است و قهرمان اصلی این کتاب نیز « آزاد بخت » نام دارد و بنده نمی دانم که آیا این کتاب نیز با نسخه خطی موزه بریتانیا ارتباط و شباهتی دارد یا نه . اما در جای خود ، تحت عنوان « شاه آزاد بخت و چهار درویش » به معرفی آن خواهد پرداخت .

۴ - اختر نامه : ازین کتاب جز نام نشنیده ام و راوی نام آن نیز دوست عزیز آقای رضا زنجانی است . « فهرست کتابهای چاپی فارسی » نیز ازین کتاب نشانی نمی دهد .

۵ - اسکندر نامه خواجه حسین ثنائی مشهدی : آته در تاریخ ادبیات فارسی در هنگام بحث از « اخلاف جامی » درباره خواجه حسین ثنائی مشهدی گوید : « دیگر خواجه حسین ثنائی مشهدی است که قسمت عمده حیات خود را در هند به سر برد و مانند محترم در سال ۹۹۶ در آنجا وفات یافت و علاوه بر دیوان ... یک مثنوی هم به نام اسکندر کبیر ساخت که آنرا یک نوع اسکندر نامه توان گفت و آن از لحاظ محتویات مشابهتی با اسکندر نامه های نظامی و امیر خسرو و جامی ندارد. این مثنوی را « سد اسکندر » و نیز « باغ ارم » نامیده و به اکبر شاه اهدا کرده است (نسخه خطی در بادلیان) . علت هدیه کردن چنین منظومه ای به اکبر شاه نیز آشکارست. اکبر به شنیدن و خواندن داستانها و قصه های ایرانی خاصه قصه حمزه علاقه بسیار داشت و به همین سبب به دستور وی قصه حمزه را به طرزی جالب و زیبا ، با تصاویر بسیار ساخته و پرداخته و نسخه نفیسی از آن برای او ترتیب داده بودند و یکی از شاعران و تذکره نویسان معاصر وی ، ملا عبدالنبی فخرالزمانی صاحب تذکره میخانه کتابی به نام دستور الفصحا در آداب قصه خواندن و نقل گفتن ، و خاصه گفتن قصه حمزه تألیف کرده بود ۱ بنا بر این شگفت نیست اگر شاعری نیز اسکندر نامه را به نظم آورد و بدو هدیه کند ، خاصه آنکه چون اسکندر نامه ثنائی مشهدی شبیه اسکندر نامه های نظامی و امیر خسرو و جامی نبوده ، ناچار از روی روایت متأخر و داستان منشور اسکندر نامه (که قبلاً معرفی شده) به نظم آمده بوده است .

۶ - اسکندر نامه : یکی دیگر از داستانهای که آته معرفی می کند ، « تألیفی . . . مجهول المؤلف به نام اسکندر نامه » است ، که در چهار جلد در باب فتوحات اسکندر تدوین شده و جزء نسخه های خطی برلین (مجموعه پترمان) وجود دارد . (آته تاریخ ادبیات ص ۲۱۵) از کم و کیف این اسکندر نامه و وجوه اشتراك و افتراق آن با اسکندر نامه های که تاکنون شناخته شده است خبری ندارم .

۷ - اسرار الحمزه : تحریری است از قصه حمزه « که نسخه ناقصی از آن

۱ - برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به مقدمه تذکره میخانه چاپ تهران ، به تصحیح آقای احمد گلچین معانی ، ص چهارده .

در موزه بریتانیا هست و . . . عبارات آن آرایش بلاغت دارد و به شیوه هنرپردازی تحریر شده « (اته ، تاریخ ادبیات ، ص ۲۱۶) اته نشانه این نسخه را به دست نمی‌دهد و ما با آنکه در ذیل عنوان « رموز حمزه » از تمام این گونه نسخه‌ها نام خواهیم برد ، آنرا در اینجا ذکر کردیم .

۸ - اعجب القصص : داستانی است که قهرمان آن بدیع الجمال نام دارد و مؤلف آنرا به نام شاه عالم (۱۸۰۶ - ۱۷۵۹ م .) پرداخته و نسخه خطی آن در کتابخانه دیوان هند به نشانه (۲۴۶۲) موجود است (اته ، ص ۲۱۹) .

این داستان را با داستانی دیگر به نام عجیب القصص یا شبستان عشرت چاپ هند (که شرح آن در جای خود خواهد آمد) نباید اشتباه کرد .

نیز در داستانهای فارسی سه قصه است که قهرمان آنها « بدیع الجمال » نام دارد : یکی داستان معروف « سیف الملوك و بدیع الجمال » است که به قول اته « به شکل نسخه کوتاه و دراز موجود است و این داستان از مأخذ معروف و جالب عربی یعنی الف لیله و لیله که خود آن نیز به فارسی ترجمه شده اقتباس گشته . » (ص ۲۱۹) .

دیگری داستانی است نسبتاً کوتاه به نام « بدیع الملك و بدیع الجمال » که بارها در تهران طبع سنگی و سربی شده است و گمان نمی‌رود با اعجب القصص یکی باشد و به زودی معرفی خواهد شد .

از « اعجب القصص » نیز اطلاعی جز اینکه از داستان سیف الملوك و بدیع الجمال یکی متفاوتست ، نداریم .

محمد جعفر محجوب



ششگانه علوم میان و نظامات فریبگی

ای صاحب آن دو زلف کوتاه

منماید به آفتاب رویت

کز رشک مباد کم کند راه

منگر به ستاره ، تا ستاره

از غم نشود سیه سحر گاه

خواهی که نشاط خاطر آید

بربط بنواز و جام می خواه

خواهی که نفیر بر نیاید

مخرام چنان میان خرگام

(حسن غزنوی)